



بحنی پیرامون

ولایت فقیہ

۲

سید حسن طاہری خرم آبادی

چگونه ولایت خداوند پیاده می شود؟

با در نظر گرفتن این مطلب که ولایت الهی باید از طریق انسان تحقق یابد و امکان پیاده شدن آن بدون وساطت انسان امکان پذیر نیست لذا دو اصل برای تحقق ولایت الهی ضروری است.

اصل اول: تحکیم قوانین الهی بر جامعه، یعنی اصول و قوانینی که خطوط اصلی یک نظام را ترسیم می کند باید از ناحیه خداوند وضع گشته و از وحی گرفته شود زیرا جامعه ای که با قوانین بشری اداره می شود و خط و مشیش را بشرها تعیین می نمایند، ولایت بر آن جامعه را بشرها عهده دارند و فقط در صورتی زیر پوشش ولایت الهی قرار می گیرد که قوانین و برنامه هایش هم الهی باشد.

قرآن مجید در آیات زیادی، هرگونه حکم و قانون غیر الهی را نفی نموده و منحصرأ خداوند را مرجع قانون گذاری قرار می دهد:

- ۱- وما اختلفتم فيه من شيء فحكمه الي الله.
- ۲- وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ اِلَّا اَسْمَاءُ سَمَّيْتُمُوهَا اَنْتُمْ وَاَبَاؤُكُمْ مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ بِهَا مِنْ سُلْطٰنٍ اِنِ الْحُكْمُ اِلَّا لِلّٰهِ اَمَرَ اَنْ لَا تَعْبُدُوْا اِلَّا اِيَّاهُ ذٰلِكَ الدِّيْنُ الْقَيِّمُ وَاَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُوْنَ.

این آیه در مقام تخطئه مردمی است که غیر خدا را می پرستیدند و نامهایی را برای

(۱) در هر چیزی که اختلاف کردید پس حکم آن نزد خداوند است. (شوری، ۱۰)
(۲) و عبادت نمی کنید غیر از خدا مگر نامهایی که شما و پدرانتان از پیش خود نام گذاری نموده اید و نازل نفرموده است خداوند به آنها هیچ دلیل و برهانی، نیست حکم مگر برای خداوند، امر فرموده است اینکه عبادت نکنید مگر او را، این است دین پایدار و ولی بیشتر مردم آگاهی ندارند. (یوسف، ۴۰)

معبودهای خود قرار می دادند و مقصود آنها از عبادت بتها، تقرب به خدا و در واقع عبادت خداوند بود و این چنین می پنداشتند که خدا را باید توسط بتها عبادت نمود و آنها را شفیع و واسطه قرار داد، با توجه به چنین تصویری در این آیه به بهترین شکلی برای بطلان آن استدلال شده است.

و خلاصه استدلال، به دو مقدمه ای که می تواند صغری و کبریای یک برهان را تشکیل دهند بر می گردد.

مقدمه اول: اینکه آنچه را شما معبود قرار داده اید و می پرستید، اسمهائی بی مسمی و نامها و الفاظی بی محتوی بیش نیست مانند «الهه سماء» و «الهه ارض» و «الهه بحر» و «الهه بر» و نظائر آنها یعنی موجود و واقعیتهای و راء این نامها وجود ندارد و این الفاظ را شما و پدرانتان از پیش خود ساخته اید بدون اینکه حقیقتی داشته باشند و مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِلَّا أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَأَبَاءُكُمْ.

سپس می فرماید: مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ یعنی هیچ دلیل و برهانی خداوند بر این عبادت نازل نفرموده است، بنابراین دلیلی بر صحت این نوع از عبادت و همچنین اثبات وساطت و شفاعت این معبودها وجود ندارد.

مقدمه دوم: إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ، نیست، حکم مگر برای خداوند، یعنی تعیین وظائف و تکالیف بشر اعم از عبادت و غیر آن با خداوند است و تنها او قانونگذار و بیان کننده حکم هر چیز است و بشر در تمام اعمال و شئون زندگی، چه عبادی و چه غیر عبادی، باید تابع حکم او بوده و دستور و حکم هر کار و هر چیز را از او بگیرد نه آنکه از پیش خود قانون وضع کرده و عبادت بترشد و خود را از اطاعت فرمان خدا بی نیاز بداند آن هم در چیزی مثل عبادت و پرستش او.

تا اینجا آیه با بیان یک ضابطه کلی، قلم بطلان بر روی عبادت مشرکین می کشد و عمل آنها را که توأم با شرک است بی اثر و فاسد معرفی می نماید.

و آن ضابطه کلی، مسئله اختصاص حکم و قانون در همه امور به خداوند است و با بیان این ضابطه، ممکن است سئوالی مطرح شود و آن اینکه حال که حکم هر چیز را باید خداوند بیان فرماید، پس حکم عبادت چیست؟

ولذا برای پاسخ به این سؤال می فرماید: أَمْ أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ. ^۱ پس حکم

(۱) امر فرموده خداوند به اینکه عبادت نکنید غیر از خداوند هیچ معبودی را.

خداوند در مسئله عبادت، توحید خالص است و بس.

وجمله «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» در چند جای قرآن تکرار شده است، از جمله در سوره یوسف در دومورد آمده است یکی این آیه و دیگری آیه ۶۷ ولی در برخی از موارد، موردش حکم تکوینی و سنن آفرینش است یعنی انحصار حاکمیت خداوند را در تکوین و آفرینش بیان می کند و در برخی از موارد مانند آیه ای که مورد بحث قرار گرفت در مقام بیان انحصار حاکمیت خداوند در تشریح و قانونگذاری است ولی جمله «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» در هر دو مورد عمومیت دارد و انحصار حاکمیت خداوند را در تکوین و تشریح بیان می کند و بدیهی است که مورد، موجب تخصیص آن نمی شود.

۳ - وَمَنْ لَمْ يَخُفْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ.^۱

۴ - وَقَنْ لَمْ يَخُفْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ.^۲

حکم کردن، گرچه شأن قاضی است ولی باید حکم بما «انزل الله» باشد یعنی براساس قانون و حکم الهی باید قاضی حکم کند چه در مورد قصاص باشد و چه غیر آن.

۵ - وَلِيُخِطِّمَ أَهْلَ الْإِنجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ وَقَنْ لَمْ يَخُفْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ.^۳

در این آیات، کسی را که بجای قانون الهی، قانون دیگری را جایگزین آن سازد و نظام الهی را به نظام دیگر تبدیل نماید، به سه وصف «کفر»، «ظلم» و «فسق» متصف نموده است. زیرا قانون خدا را کنار گذاردن و قانون دیگری را به جای آن قرار دادن، نوعی انکار و رد خداوند در شأنی از شئون اوست که همان شأن قانونگذاری و تشریح می باشد و این نوعی شرک در ربوبیت و تدبیر امور بوده و لذا کفر به خدا خواهد بود و از جهتی هم ظلم به خداوند بشمار می رود، زیرا چیزی را که حق خداوند است و اختصاص به او دارد از او سلب نموده و به دیگری داده و با این عمل از اطاعت و فرمان خدا خارج شده و لذا فاسق شمرده خواهد شد.

(۱) و کسانی که حکم نکنند به آنچه را که خدا نازل فرموده است پس آنها کافر هستند. (مائده، ۴۴)

(۲) پس از بیان چند حکم و قانون از احکام قصاص می فرماید: و کسانی که حکم نکنند به آنچه را که خدا نازل ساخته است پس آنها ظالم هستند. (مائده، ۴۵)

(۳) و باید حکم کنند اهل انجیل به آنچه را که خداوند در آن نازل فرموده است و کسانی که حکم نکنند به آنچه را که خدا نازل فرموده است پس آنها فاسق هستند. (مائده، ۴۷)

آیات فوق در ضمن آیاتی آمده است که موضوع مراجعه طائفه‌ای از یهود به پیغمبر (ص) و داور قرار دادن آن حضرت را در پاره‌ای از مسائل مطرح نموده است، البته در خود آیات، موضوع مورد داوری و حکومت بیان نشده است ولی با توجه به آنچه در شأن نزول آیات وارد شده است مورد سؤال ظاهراً مجازات وحد زناکار بوده است که می‌خواستند پیامبر طبق میل و خواسته آنها حکم نماید و به آنچه در تورات هست حکم نکند و در غیر اینصورت از حکم او سرپیچی نمایند، اینک به بعضی از آیات مذکور اشاره می‌کنیم:

الف - «وَكَيْفَ يُحْكَمُونَكَ وَعِنْدَهُمُ التَّوْرَةُ فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ»^۱

در این آیه اشاره شده است به اینکه حکم خداوند نسبت به مورد سؤال و داوری آنها در تورات وجود دارد و جای هیچ ابهام و سئوالی نیست، پس اینها واقعاً نمی‌خواهند پیامبر را داور قرار دهند زیرا حکم الهی در نزد آنها هست و لذا پس از آنکه پیغمبر (ص) طبق حکم خداوند - که در تورات هم است - در بین آنها حکم نماید روبرو می‌گردانند و تسلیم حکم او نمی‌شوند و سرمطلب آن است که اینها به حکم الهی ایمان نیاورده‌اند.

ب - «إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَخْطُبُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ بِمَا اسْتَحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَاخْشَوْنَا وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِنَا ثَمَنًا قَلِيلًا وَمَنْ لَمْ يَخُفْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ»^۲

ملاحظه می‌شود که در این آیه مراجعین از یهود را از اینکه بواسطه ترس از مردم به حکم الهی تن در ندهند و آنرا کنار گذارند و یا آنکه بواسطه بهاء کم و اندک دنیا و منافع شخصی از آیات و احکام الهی چشم‌پوشی کنند و آنرا به ثمن بخسی بفروشند، شدیداً منع

(۱) و چگونه تورا داور قرار می‌دهند در حالی که تورات نزد آنها است و در آن حکم خدا است و پس از درخواست داوری، از حکم توری برمی‌گردانند و آنها مؤمن نیستند. (مانده، ۴۲)

(۲) بدرستی که ما تورات را که در آن هدایت و نور بود نازل کردیم و پیامبرانی که در برابر فرمان خداوند تسلیم بودند و بدان حکم می‌نمودند برای یهودیان. و همچنین علما و دانایان به این کتاب الهی که به آنها سپرده شده بود و بر آن گواه بودند، حکومت و داوری می‌کردند بنابراین از مردم (بجهت داوری طبق احکام الهی) نترسید و از من بترسید و آیات مرا به بهاء اندک و ناچیز نفروشید و آنها که به احکامی که خدا نازل فرموده است حکم نمی‌کنند کافرند. (مانده، ۴۳)

فرموده است و در آخر هم یادآوری و تهدید نموده که اگر کسی برخلاف حکم خدا حکم نماید کافر خواهد بود و سپس می فرماید:

وَ كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ
بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصًا فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا
أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ»^۱

از لحن آیه استفاده می شود که با اینکه در تورات مسئله قصاص برای همه بطور یکسان قرار داده شده و اختصاص به گروه و نژاد خاصی نداشت ولی عده ای به آن عمل نمی کردند.

همانگونه که در شأن نزول آیه وارد شده است: در میان دو طائفه از یهود در حکم قصاص، نابرابری وجود داشت و اگر فردی از طائفه بنی النضیر مرتکب قتل شده و فردی از طائفه بنی قریظه را می کشت قصاص نمی شد ولی در صورت عکس یعنی اگر فردی از بنی قریظه، فردی از بنی النضیر را به قتل می رسانید قصاص می شد و این آیه برای رد این تبعیض ناروا نازل گردید.

بعد در تعقیب این آیات که مربوط به یهود و تورات است به کتاب انجیل اشاره کرده و از آن به کتابی که در آن نور و هدایت است، یاد می کند.

سپس می فرماید: «وَلِيُخَاطَبُوا أَهْلَ الْأَنْجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»^۲

آنگاه پس از اشاره به نزول قرآن، پیامبر اسلام را مخاطب قرار داده و می فرماید:

«فَأَخَاطَبُكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ»^۳.

(۱) و در تورات بر بنی اسرائیل (قانون قصاص را) مقرر نمودیم که اگر کسی عمداً بی گناهی را به قتل برساند باید کشته شود و اگر کسی چشم کسی را از بین ببرد او نیز می تواند چشم او را از بین ببرد و همچنین در برابر بریدن بینی، بینی بریده می شود و در برابر بریدن گوش، بریدن گوش و در برابر دندان ، دندان و بطور کلی هر کس جراحت و یا زخمی به دیگری برساند در مقابل قصاص می شود و اگر کسی عفو و گذشت نماید، کفاره ای برای گناهان او محسوب می شود و کسانی که حکم نکنند به آن حکمی که خداوند نازل فرموده است پس اینان (ستمگرو) ظالم هستند. (مانده، ۴۴)

(۲) پیروان انجیل باید طبق آنچه که خدا در آن کتاب نازل فرموده است حکم نمایند و کسانی که بر طبق آنچه که خدا نازل ساخته است حکم نمی کنند، فاسق هستند. (مانده، ۴۶)

(۳) پس حکم کن به آنچه که خداوند نازل فرموده است و پیروی از هوا و هوسهای آنان - که می خواهند امیال و هوسهای خود را بر احکام الهی مقدم دارند - مکن و آن را بجای آنچه از حق بر تو نازل گردیده است قرار مده. (قسمتی از آیه ۴۷ سوره مائده)

با اینکه قانونگذاری حق اولی و ذاتی خداوند است ولی مانعی ندارد که براساس مصالح خاصی، خدا این حق را به انسانی واگذار نماید.

و در آیه بعدی برای تأکید بیشتر این مطالب می فرماید:

«وَ آيَ اٰحْكَمٍ يَبْتَغِيهِمْ بِمَا اَنْزَلَ اللّٰهُ وَلَا تَتَّبِعْ اَهْوَاءَهُمْ وَ اٰخَذُوهُمْ اَنْ يَفْتِيُوْكَ عَنْ بَعْضِ مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ اِلَيْكَ»^۱.

یعنی آنها در نظر دارند که تو را از داوری و حکومت طبق احکام الهی منصرف سازند تا به میل و خواسته آنها حکومت نمائی و تو باید از این فتنه و توطئه آنها برحذر باشی. و در آیه بعد می فرماید: «اَفْحُكْمُ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ اَحْسَنُ مِنَ اللّٰهِ حُكْمًا لِّقَوْمٍ يُوقِنُوْنَ»^۲.

آیات مذکور که در حدود ده آیه است، با لحنی قاطع و روشن، هر حکم و قانونی را که غیر از حکم الهی باشد نفی نموده و از اجراء و داوری با آن جلوگیری و منع شدید می نماید و در آخر هم مهر ابطال بر آن زده آن را به عنوان حکم جاهلیت معرفی نموده است. در کتاب شریف کافی از امیرالمؤمنین (ع) نقل شده است که فرمود:

«اَلْحُكْمُ حُكْمَانِ اللّٰهُ وَ حُكْمُ الْجَاهِلِيَّةِ فَمَنْ اَخْطَا حُكْمَ اللّٰهِ حَكَمَ بِحُكْمِ الْجَاهِلِيَّةِ»^۳.

تفویض قانونگذاری به بشر

با اینکه قانونگذاری حق اولی و ذاتی خداوند است و هیچ انسانی ذاتاً چنین حقی

(۱) و باید در میان آنها (اهل کتاب) به آنچه که خداوند نازل فرموده است حکم و داوری کنی و از هواهای آنان پیروی مکن و برحذر باش از اینکه تو را منحرف و گمراه نمایند از آنچه که خداوند بر تو نازل فرموده است. (مائده، ۴۸)

(۲) آیا آنها حکم جاهلیت را از تو طلب می کنند؟ و چه کسی بهتر از خداوند است از جهت حکم نمودن برای قومی که یقین دارند. (مائده، ۴۹)

(۳) حکم دونوع است و بیش از آن نیست حکم خدا و حکم جاهلیت. و هرکس حکم خدا را کنار گذارد به حکم جاهلیت حکم نموده است. (فروع کافی، ج ۷ ص ۴۷۰)

پیغمبر اسلام و هرکس که ولی امر مسلمین از طرف خداوند باشد
حق فرمان دادن در مسائل اجرایی و پیاده نمودن احکام
و مقررات الهی را دارد

را ندارد و نمی تواند وظیفه و قانون برای انسانهای دیگر قرار داده و به دیگری فرمان و دستور بدهد، ولی مانعی ندارد که بر اساس مصالح خاصی، خدا این حق را به انسانی واگذار نماید. البته مادامیکه دلیل قطعی بر تفویض این امر در دست نباشد به صرف امکان و احتمال نمی توان آنرا برای فردی ثابت نمود و قهراً به اصل اولی خود - که عدم جواز جعل قانون است - باقی خواهد بود ولی در دو مورد، این اصل استثنا خورده و خداوند آنرا به بشر واگذار فرموده است:

۱ - حق امر و فرمان دادن

پیغمبر اسلام و هرکس که ولی امر مسلمین از طرف خداوند باشد حق فرمان دادن در مسائل اجرایی و پیاده نمودن احکام و مقررات الهی را دارد و بر مردم هم اطاعت واجب است و در آیات زیادی اطاعت از رسول الله (ص) را واجب فرموده و در بعضی از آیات دیگر اطاعت از اولوالامر را نیز واجب شمرده است و این مورد از مسائل مسلم و غیر قابل انکار است که مقتضای ولایت فردی از طرف خداوند بر انسان، لزوم اطاعت انسان از او است و بر این اساس ولی امر می تواند هر نوع قوانین و مقرراتی که برای حفظ نظام و نظم عمومی و رفع نیازها و مصالح اجتماعی ضرورت دارد، وضع و تدوین نماید و فرمان عمل به آنها را صادر کند.

و این گونه از مقررات و قوانین را باید مقررات متغیر و غیر ثابت نامید زیرا بر اساس نیازها و مصالح تدریجی بشر وضع می شود و با از بین رفتن موضوع یا تغییر آن منتفی و یا تغییر می یابد. البته باید از چهارچوب اصول کلی و قوانین الهی بیرون نباشد و به تعبیر دیگر باید گفت این مقررات، تنظیم و پیاده نمودن مقررات کلی الهی است.

مثلاً امروز با توجه به روابط بین المللی که وجود دارد انواع مقررات مربوط به تجارت و بازرگانی داخلی و خارجی و روابط سیاسی و فرهنگی و اقتصادی با دولتها و

پیمانها و قراردادها و مقاوله نامه‌ها و عهدنامه‌ها، ضروری است که در گذشته موضوعی نداشت.

ولی همه آنها باید از چهارچوب اصول کلی شرع و احکامی که در مورد تجارت و عقود و یا نوع و کیفیت روابط با کفار که از مثل آیه شریفه «لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا»^۱ به دست می‌آید خارج نباشد بلکه همان احکام کلی در موارد و مصداق جزیی پیاده گردد.

۲- تفویض جعل احکام شرعی به پیامبر (ص) و ائمه معصومین (ع)

در این مورد روایات زیادی از ائمه سلام الله علیهم اجمعین رسیده است و مرحوم مجلسی در کتاب ارزشمند بحار ج ۱۷ بابی را اختصاص به آن داده است (باب وجوب طاعته و حبه و التفویض الیه) و حدود ۲۵ حدیث در آن ذکر نموده و در جلد ۲۵ بحار هم فصلی تحت عنوان «فی بیان التفویض و معانیه» دارد که در آن هم روایاتی جمع آوری شده است و ممکن است در کتب دیگر احادیث نیز روایات دیگری غیر از آنچه در بحار است وجود داشته باشد که فرصت بررسی آن از حوصله این نوشته خارج است.

طبق این روایات جعل احکام به پیامبر اکرم (ص) تفویض شده است و نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام هم حدیث معتبری داریم و در مورد ائمه دیگر هم در چندین روایت این مطلب تصریح شده است.

اینک به چند نمونه از این روایات اشاره می‌کنیم:

ادامه دارد

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

(۱) سوره نساء، آیه ۱۴۱.